

واکاوی مفاهیم رشد، کمال، سعادت و عدالت، در نسبت با وظایف حکمرانی مطلوب؛

بر مبنای اندیشه سیاسی شهید مطهری

زهرای فیاض بخش؛ علی مطهری؛ علی لاریجانی^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۲۶

چکیده:

از جمله مباحثی که درباره حکمرانی مطلوب مطرح می‌شود، وظایف حکومت است. مکاتب مختلف، نظریات گوناگونی درباره وظیفه حکومت دارند؛ از جمله آزادی، عدالت، توسعه اقتصادی و... در آثار شهید مطهری، تعابیر مختلفی برای هدف و وظیفه حکومت مطرح شده‌است، از جمله رشد، کمال، سعادت، عدالت و تحقق انسانیت حقیقی. ایشان به تبیین هر یک از این مفاهیم پرداخته‌اند، اما بررسی تطبیقی این موارد در کنار هم و نسبت آن با وظیفه حکومت، صورت نپذیرفته‌است. در این پژوهش تلاش شده‌است با مراجعه به آثار مختلف شهید مطهری، به بررسی تطبیقی این مفاهیم پرداخته و نتایج و لوازم آن در رابطه با وظیفه حکومت مورد واکاوی قرار گیرد. از مقایسه این مفاهیم نتیجه می‌شود حدّ نهایی رشد، همان کمال حقیقی است که معادل با سعادت حقیقی فرد و جامعه است؛ و از آن جا که از دیدگاه تشیع، حکومت ذیل نبوت تعریف شده و هدف غایی نبوت، توحید و هدف آلی آن عدالت است، وظیفه حکومت به سعادت رساندن جامعه است، می‌توان نتیجه گرفت وظیفه حکومت از دیدگاه شهید مطهری، همان تحقق عدالت خواهد بود و تربیت، امنیت و آزادی، عوامل مورد نیاز برای نیل به عدالت و رشد و کمال مطلوب هستند.

واژگان اصلی: رشد، کمال، سعادت، عدالت، شهید مطهری.

^۱ کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

fayaz.zahra@gmail.com

^۲ دانشیار، عضو هیأت علمی گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، تهران، ایران

^۳ دانشیار، عضو هیأت علمی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، تهران، ایران

مقدمه

از جمله مباحثی که درباره حکمرانی مطلوب مطرح می‌شود، وظایف حکومت است. مکاتب مختلف، نظریات گوناگونی درباره وظیفه حکومت دارند؛ از جمله آزادی، عدالت، توسعه اقتصادی و... در آثار شهید مطهری، تعبیر مختلفی برای هدف و وظیفه حکومت مطرح شده‌است، از جمله رشد، کمال، سعادت، عدالت و تحقق انسانیت حقیقی. ایشان در موارد مختلف، به تبیین هر یک از این مفاهیم پرداخته‌اند، اما بررسی تطبیقی این موارد در کنار هم و نسبت آن با وظیفه حکومت، صورت نپذیرفته‌است. در این پژوهش تلاش شده‌است با مراجعه به آثار مختلف شهید مطهری، به بررسی تطبیقی این مفاهیم پرداخته و نتایج و لوازم آن در ارتباط با وظیفه حکومت مورد واکاوی قرار گیرد.

رشد

رشد در لغت به معنای راهیابی و ثبات در حق است و در برابر -غی- یعنی گمراهی قرار می‌گیرد (راغب اصفهانی، ۱۳۹۰ق. ۳۵۴). مراد از رشد، رسیدن فرد به مرتبه‌ای از بلوغ جسمی و عقلی است که بتواند مصالح و مفاسد زندگی خود را در هر یک از امور مادی و معنوی تشخیص دهد (طباطبایی، ۱۳۹۰ق. ج. ۴، ۱۷۳). گرچه مفهوم رشد در اصطلاح فارسی، بیشتر ناظر به رشد جسمی است و به فردی که دارای اندام موزون و برانده‌ای باشد، رشید گفته می‌شود، اما در اصطلاح فقهی و در بیان قرآن، رشد نوعی کمال روحی است. قرآن کریم می‌فرماید: «وَأَبْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» (نساء: ۶). این آیه نشان می‌دهد رشد غیر از بلوغ است و فرد برای آن که بتواند اختیار اموال خویش را به دست گیرد و معامله با او صحت داشته باشد، جدای از آن که باید بالغ باشد، رشید نیز باشد. همچنین در مورد ازدواج هم در فقه اسلامی محرز و مسلم است که تنها عقل و بلوغ کافی نیست و نه دختر و نه پسر، به صرف عاقل و بالغ بودن، نمی‌توانند ازدواج کنند، بلکه علاوه بر بلوغ و علاوه بر عقل، رشد لازم است، چرا که فرد باید لیاقت مسئولیتی را که بر عهده‌اش گذاشته می‌شود داشته‌باشد. پس عقل غیر از رشد بوده و در برابر جنون قرار می‌گیرد، درحالی که رشد مقابل سفیه است، چنانچه خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ» (بقره: ۱۳۰). به بیان دیگر، افراد به دو دسته عاقل و مجنون تقسیم شده و خود افراد عاقل به دو نوع رشید و

غیررشد تقسیم می‌گردند و برخلاف بلوغ و عقل که اموری غیرارادی و جسمانی بوده و نقص عقل و جنون، ایرادی بر خود فرد نیست، رشد امری اکتسابی و ارادی است (مطهری، امدادهای غیبی در زندگی بشر، ۱۳۷۴). به‌همین دلیل در قانون‌گذاری اسلام برای کسی که می‌خواهد یک کار اجتماعی عهده‌دار شود، لازم است که علاوه بر سایر شرایط عمومی یعنی بلوغ و عقل و قدرت و اختیار، «رشد» هم داشته‌باشد، یعنی لیاقت و شایستگی اداره آن کاری که می‌خواهد به عهده بگیرد (مطهری، انسان در قرآن، ۱۳۷۵، ۵۱).

رشد در معنای عام خود یعنی «لیاقت و شایستگی برای نگهداری و بهره‌برداری از امکانات و سرمایه‌هایی که در اختیار انسان قرار داده‌شده‌است» (مطهری، ۱۳۷۴، ۱۳۲). انسان فطرتاً دارای استعداد‌های ذاتی در ناحیه ادراکات و گرایش‌ها بوده، و فعلیت‌دادن به این استعداد‌های بالقوه به عهده خود او گذاشته‌شده‌است، و رشد آن است که تمام ابعاد انسانی، اعم از جسمی و روحی، مادی و معنوی، فکری و عاطفی، فردی و اجتماعی، روی اصول معینی «پرورش» داده‌شوند (مطهری، انسان در قرآن، ۱۳۷۵، ۳۵). به عقیده شهید مطهری، از آنجا که رشد به‌معنای شایستگی نگهداری و بهره‌برداری از سرمایه‌هاست، بنابراین دو رکن خواهد داشت:

- ۱- شناخت صحیح سرمایه‌ها و استعداد‌های ذاتی (آموزش، عهده‌دار رکن اول است)
- ۲- قدرت، لیاقت، شایستگی و توانایی برای نگهداری و بهره‌برداری از آن سرمایه‌ها و استعدادها (پرورش متوجه رکن دوم است).

هر دو رکن رشد اکتسابی است؛ پس انسان باید هم آگاهی‌های لازم و هم قدرت و لیاقت و آمادگی لازم برای نگهداری و بهره‌برداری از امکاناتی که در نظامات خلقت برای فعالیت او قرار داده‌شده را کسب کند (مطهری، ۱۳۷۴، ۱۳۵ و ۱۴۸).

رشد در ابعاد اجتماعی

بسته به این که موضوع رشد چه چیزی باشد، رشد انواع مختلفی خواهد داشت؛ از جمله رشد اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و ملی. حتی می‌توان اسلام را نیز به عنوان یک سرمایه و ثروت معنوی و یک امکان فوق‌العاده که در اختیار ماست، موضوع رشد دانست و مسأله میزان رشد اسلامی را از دو حیث شناخت این سرمایه و توانایی بهره‌برداری صحیح از آن، مورد بررسی قرار داد. اما در این جا، نظر به این که موضوع بحث، نسبت رشد و وظیفه حکومت است، به‌طور خاص به مسأله رشد ملی پرداخته می‌شود. رشد تنها به فرد منحصر نیست و می‌تواند ناظر به

ملت‌ها و سرمایه‌های انسانی، طبیعی، فرهنگی و... که در اختیارشان است باشد، بر این اساس «رشد ملی عبارت است از لیاقت و شایستگی یک ملت برای نگهداری و بهره‌برداری و سود بردن از سرمایه‌ها و امکانات طبیعی و انسانی خود»، و به هر میزانی که ملتی، شایستگی بیشتری در اداره و بهره‌برداری از سرمایه‌های خود را داشته‌باشد، به همان اندازه «رشد» است. وقتی که موضوع رشد، اداره انسان‌های دیگر باشد، مدیریت و رهبری نامیده می‌شود و رهبری در حقیقت عبارت است از بسیج کردن نیروی انسان‌ها و بهره‌برداری صحیح از نیروهای انسانی، و از آنجا که رشد اکتسابی بوده و باید تحصیل شود، وظیفه اصلی رهبران جامعه همین خواهد بود که رشد جامعه را بالا ببرند. امامت و رهبری انسان‌ها، چه در بعد معنوی و چه در بعد اجتماعی، عالی‌ترین مقامی است که از طرف خدا به یک انسان واگذار می‌شود (مطهری، ۱۳۷۴، ۱۰۴-۱۳۶).

یکی از انواع رشد ملی و اجتماعی، رشد از نظر زمانی است:

- ۱- رشد از نظر گذشته: آگاهی به سرگذشت و تاریخ خود و بهره‌برداری از امکانات تاریخی
- ۲- رشد از نظر آینده: قدرت پیش‌بینی و تحت کنترل درآوردن حوادث، بر اساس قوانین و سنتی که بر زمان و تاریخ حاکم است.

شرط این نوع رشد، شناختن زمان و مقتضیات آن است. مردمی که عصر و زمان خود را درست درک نمی‌کنند و نمی‌شناسند، به طریق اولی نمی‌توانند آینده را پیش‌بینی کنند و تحت ضبط و کنترل خود درآورند (مطهری، ۱۳۷۴، ۱۴۹ و ۱۵۰).

شهید مطهری علائم رشد نایافتگی ملت‌ها را به دو دسته علائم سلبی و علائم ایجابی تقسیم می‌کند:

- ۱- علائم سلبی رشد نایافتگی ملی:

این نوع از علائم، عمدتاً شامل بی‌خبری‌ها و بی‌اطلاعی نسبت به شرایط زمان و مقتضیات آن است که منجر می‌شود توانایی پیش‌بینی و تسلط بر زمان وجود نداشته‌باشد.

- ۲- علائم ایجابی رشد نایافتگی ملی:

برخی از این علائم عبارتند از:

- سطح انتشارات و مطبوعات (در مقایسه با گذشته خود آن ملت و در مقایسه با سایر ملت‌ها)

- مسیری که نخبگان جامعه، به عنوان شریف‌ترین و عزیزترین سرمایه انسانی جامعه، به-

سمت آن هدایت می‌شود.

- میزان اهمیت مواردی که جامعه نسبت به آن‌ها حساسیت نشان می‌دهد، چه از نظر حساسیت‌های لازمی که باید نشان داده می‌شده و چه از نظر حساسیت‌های کاذبی که دلیلی بر آن نبوده و چه بسا منجر به مشکلات بزرگتر و جار و جنجال و استفاده دشمنان از فضای پیش آمده شده‌است
- مسیری که انفاقات و خیرات عمومی در آن راه اهدا می‌شوند؛ خصوصاً آن که برخی از انفاقات می‌تواند به جای تحرک‌بخشی و راه‌گشایی، اثر معکوس داشته‌باشد.
- استفاده یا عدم استفاده از فرصت‌ها (مطهری، ۱۳۷۴).

کمال

دومین مفهومی که در بحث وظیفه حکومت مطرح می‌شود، مفهوم «کمال» است. مسأله کمال و انسان کامل، از دو حیث اهمیت دارد:

- ۱- شناخت انسان کامل از این حیث که حکومت وظیفه دارد زمینه لازم را برای رسیدن انسان‌ها به مرحله کمال انسانی فراهم نماید.
- ۲- با شناخت انسان کامل و تعمیم آن به جامعه بر اساس دارای شخصیت و طبیعت واحد بودن جامعه، می‌توان جامعه کامل را نیز شناخت.

تحلیل مفهوم کمال

کمال در لغت به معنای بالارفتن کیفیت و مطلوبیت امری بعد از تمام شدن اجزای آن است. لذا معمولاً تمام در کمیات به کار می‌رود و کمال در کیفیات؛ و هنگامی که بعد از تمام شدن اجزای یک مرکب، خصوصیات و محسناتی به آن اضافه شود که کیفیت آن را در زیبایی و ثمربخشی بالاتر ببرد، به آن کمال شیء گفته می‌شود (مصطفوی، ۱۴۳۰ق، ج. ۱۰، ۱۲۵).

کمال در اصطلاح، زمانی به شیء اطلاق می‌شود که در جهت عمودی بالا رود. بر خلاف تمام که به معنای آن است که شیء، همه آنچه را برای اصل وجود خود لازم دارد، دارا باشد و در جهت افقی، به نهایت و حد آخر خود رسیده‌باشد. نقطه مقابل تمام، ناقص است، اما کمال در جایی استفاده می‌شود که شیء بعد از آن که «تمام» گشت، باز هم می‌تواند درجه بالاتری داشته‌باشد. مراتب کمال در انسان تا حدی می‌تواند ادامه داشته‌باشد که فرد به مرحله انسان کامل برسد؛ یعنی حد اعلای انسانیت که در ادبیات دینی، خلافت‌اللّٰهی نیز دانسته می‌شود (مطهری،

۱۳۶۷، ۱۵ و ۱۶).

مفهوم کمال با مفاهیم پیشرفت و توسعه نیز تفاوت دارد. در مفهوم کمال، تعالی نیز نهفته است و صرفاً در مواردی استفاده می‌شود که حرکت رو به بالا و عمودی باشد، اما پیشرفت چنین نیست و برای مثال در مورد پیشروی یک بیماری یا پیشروی در جنگ نیز به کار می‌رود. توسعه نیز به معنای وسعت دادن و معادل پیشرفت کردن است. بنابراین، مفهوم «تکامل» با مفاهیم «پیشرفت» و «توسعه» تفاوت دارد (مطهری، ۱۳۸۲، ۶۲ و ۶۳).

به عقیده شهید مطهری، کمال امری تدریجی و مشکک است و حد نهایی و کمال حقیقی (برخلاف کمال‌های قراردادی) تنها زمانی ممکن خواهد بود که منازل مختلف یک امر یعنی مرحله نهایی، مشترک باشند و هر مرحله، مرتبه‌ای از مراتب آن امر حقیقی باشد، در غیر این صورت اساساً کامل و کامل‌تر معنا ندارد. بر همین اساس گرایش به کمال مطلق به معنای گرایش انسان به یک امر خیالی و راه بی‌پایان و بدون مقصد نیست، بلکه «معنای کمال مطلق خواهی این است که جاذبه‌ای انسان را به سوی خودش می‌کشد و این کشش دارای مقصد موجود و واقعی است و تمام حرکات و سیر انسان به تحریک آن مقصد و به جاذبه آن است» (مطهری، ۱۳۹۸، ۵۰). به دیگر سخن، کمال امری ماوراء هستی شیء نیست، بلکه جزء هستی و عین آن است. همیشه وجود برای موجودی که ممکن بوده و می‌تواند نباشد، نسبت به عدم آن، کمال است. مرتبه دانی نسبت به مرتبه عالی، با نیستی بیشتر توأم است و هر چه موجود به طرف هستی وسیع‌تر برود، به طرف کمال رفته است. البته کمال هر شیء، حد معینی دارد، زیرا شیء استعداد معینی در مجموع نظام هستی دارد؛ به بیان دیگر، هر چیزی در نظام هستی دارای حد معینی کمال ممکن و در واقع، وجود ممکن است، چرا که کمال شیء، همان وجود شیء است (مطهری، ۱۳۹۸، ۲۰۰ و ۲۰۱).

انسان کامل از نظر اسلام

دو راه برای شناخت انسان کامل از نظر اسلام وجود دارد:

روش اول: روش نقلی. در این صورت از دو طریق می‌توان انسان کامل را شناخت:

۱- بررسی مشخصاتی که در قرآن و سنت، راجع به انسان کامل، ذیل عناوین مسلمان کامل یا مؤمن کامل (به عنوان انسانی که در پرتو اسلام یا ایمان، به کمال رسیده) مطرح شده است.

۲- بررسی مشخصات افراد عینی که مطمئن هستیم آنچنان که اسلام و قرآن می‌خواهد، ساخته شده‌اند و وجود عینی انسان‌های کامل اسلامی هستند، یعنی معصومین علیهم السلام که حجّت‌های الهی بر زمین هستند و هیچگاه زمین از وجود ایشان خالی نیست (مطهری، ۱۳۶۷، ۱۲ و ۱۳).

روش دوم، روش عقلی است که در آن، با بررسی چستی طبیعت انسان و نحوه سیر او از نقص به کمال، انسان کامل مشخص خواهد شد. سه تفسیر از نحوه سیر انسان از نقص به کمال قابل تصور است:

۱- در طبیعت انسان، هیچ اقتضایی برای حرکت به سوی کمال وجود نداشته باشد و تنها عامل بیرونی او را بالقهر حرکت دهد.

۲- در طبیعت انسان، جهازات بالفعلی وجود دارد که خودبه خود او را به مقصد و کمال او می‌رساند (مانند گیاهان که مجهز به وسائل هستند که بدون اراده و شعور، ایشان را به- طرف کمال سیر می‌دهند)

۳- انسان اصول و کلیات صراط و مسیری را که در پیش دارد (یعنی نحوه اعمالی که انتخاب می‌کند) بالفطره و به نحو بالقوه می‌داند و در فطرت او ریشه دارد و این اصول کلی، به منزله ابزارهایی است که حرکت به کمک آن‌ها انجام می‌شود. اما فروع و تفصیلات را نمی‌داند که به کمک وحی فراخواهد گرفت.

از نظر شهید مطهری، تفسیر سوم قابل قبول است. طبق اصل هدایت عامه، هر نوعی از موجودات، استعداد کمال خاصی را داشته و یک نحو آشنایی و ابزار رسیدن به آن را نیز دارد. انسان نیز دارای فطریات ادراکی و گرایشی است که به منزله ابزارهایی برای آشنایی با مقصد بشر و وسیله پیمودن راه به سمت کمال مطلق یا خداجویی است. البته باید توجه شود وجود این فطریات ادراکی و احساسی در انسان، به این معناست که تنها اصول اولیه و کلیات را بالفطره دارد و فروع و جزئیات را از طرق دیگر از جمله عقل و استدلال باید دریافت کند و در صورت عاجز بودن عقل، از روش‌های دیگری ورای عقل باید راهنمایی شود. فطرت و عقل، تنها کلیات را مشخص می‌کنند و از ترسیم فروع و جزئیات عاجزند، بنابراین طبق اصل هدایت عامه، راهنمایی انسان توسط فطرت و عقل و وحی ثابت می‌گردد. استعدادهای انسان (چه از نظر جسمی و چه از نظر روحی و معنوی و اجتماعی) در آغاز بالقوه است و تدریجاً بالفعل شده، رو

به کمال می‌رود. این مسیری که باید طی شود، صراط اوست. پس نکته مهم این جاست که کمال و نقص اموری حقیقی هستند و نه قراردادی (مطهری، ۱۳۹۸، ۶۶-۷۲).

از آن جا که انسان دارای استعداد های گوناگون است، کمال او در صورتی است که فقط به- سوی یک استعداد گرایش پیدا نکند و استعدادهای دیگر را مهمل و معطل نگذارد و همه در به- صورت متعادل و متوازن، همراه هم رشد دهد. پس سه شرط برای کمال حقیقی وجود دارد:

- همه ارزش‌های انسانی رشد کنند و هیچ کدام بدون رشد باقی نمانند.

- همه ارزش‌های انسانی، هماهنگ با هم رشد کنند.

- رشد هر کدام از این ارزش‌ها، به حدّ اعلیٰ برسد.

بر این اساس، انسان کامل چنین تعریف می‌شود:

انسانی که «همه ارزش‌های انسانی»، «در حدّ اعلیٰ» و به‌طور «هماهنگ»، در او رشد کرده‌است (مطهری، ۱۳۶۷، ۳۳-۳۵). به این ترتیب تعریف جامعه کامل هم مشخص می‌گردد: جامعه کامل، جامعه‌ای است که همه استعدادها و سرمایه‌هایش، در حدّ اعلیٰ و به‌طور متوازن و هماهنگ، رشد کرده‌باشد.

از نظر شهید مطهری، انسان طبیعی، انسان بالقوه است که باید حد کمال نهایی خودش برسد و فلسفه شرایع، رساندن انسان به کمال انسانی، و به بیان امروزی تحقق ارزش‌های عالی انسانی است (مطهری، ۱۳۹۶، ۸۰ و ۸۱). تمام تمایلات و فطریاتی که در بشر نهاده‌شده، از این روست که بشر در سیر تکاملی خویش به آن‌ها احتیاج دارد و هیچ تمایل لغو و بیهوده‌ای که احتیاج به کشتن و میراندن داشته‌باشد، در وجود بشر قرار داده نشده‌است، تمایل به ثروت، محبوبیت اجتماعی، علم و حقیقت‌جویی، تشکیل خانواده و تمایل دینی، همگی از تمایلات طبیعی انسان است و بین هیچ یک از آنها، تضاد و تناقض واقعی نیست و هر یک، حظّ و بهره‌ای دارند و اگر سهم هر یک از آنها، عادلانه داده‌شود، هماهنگی کامل میانشان برقرار می‌شود، و این، مفهوم دقیق عدالت (اعطاء كل ذي حق حقه) و کمال (رشد حداکثری همه فطریات به‌طور هماهنگ) است. در مقابل اگر تعادل برقرار نشده و یکی از تمایلات را سرکوب و دیگری را بیش از حد اشباع نماید، منجر به ناهماهنگی‌ها و جنگ و ستیز، چه در بعد فردی و چه در بعد اجتماعی خواهدشد، و این از جمله مختصات دین اسلام است که تمام گرایش‌های فطری را مدّ نظر داشته، هیچ یک را از قلم نینداخته و برای هیچ یک، سهمی بیش از حقّ طبیعی آن، قائل

نشده است. به تعبیر ایشان:

«معنی فطری بودن قوانین اسلامی هماهنگی آن قوانین و عدم ضدیت آن‌ها با فطریات بشر است؛ یعنی اسلام گذشته از اینکه از نظر ایمان و پرستش خدا پرورش دهنده یک احساس فطری است، از نظر قوانین و مقررات نیز با فطرت و طبیعت و احتیاجات واقعی بشر هماهنگ است» (مطهری، ۱۳۷۴، ۵۰).

از نظر شهید مطهری، غالب جوامع از طریق گرایش صددرصدی به باطل، به گمراهی نمی‌افتند، بلکه از افراط در یک حق به فساد کشیده می‌شوند. برخی از ارزش‌هایی که افراط در آن، موجب فساد فرد (و یا جامعه) می‌گردد، عبارتند از:

۱- افراط در عبادت (به معنای خاص آن یعنی خلوت با خدا، مناجات، تهجد و...)

۲- افراط در زهد

۳- افراط در خدمت به خلق (نفی سایر ارزش‌های انسانی و منحصر کردن عبادت در خدمت به خلق)

۴- افراط در آزادی و نفی سایر ارزش‌های انسانی (مانند برخی مکاتب لیبرالیسم)

۵- افراط در عشق و نفی سایر ارزش‌ها حتی عقل (مانند برخی مکاتب عرفان و تصوف)

بنابراین، افراط در یک ارزش خاص موجب فساد فرد (و یا جامعه) گشته و کمال، در رشد

همه ارزش‌ها، در حدّ اعلی و به‌طور هماهنگ با یکدیگر است (مطهری، ۱۳۳۷، ۳۶).

نسبت مفاهیم رشد، کمال و عدالت در بینش اسلامی

طبق تعریفی که از کمال گفته شد مشخص می‌شود که مفهوم «رشد» (توانایی و شایستگی

نگهداری و بهره‌برداری از امکانات و سرمایه‌ها) و مفهوم «کمال» (رشد حدّ اکثری همه استعدادها

به‌طور هماهنگ)، در واقع از یک محکی حکایت می‌کنند و حدّ نهایی رشد در انسان (و جامعه)،

در حقیقت همان مرتبه انسان کامل (و جامعه کامل) است.

عدالت نیز به معنای *اعطاء كل ذي حق حقه* است که دو بعد فردی و اجتماعی دارد:

۱- عدالت اخلاقی: کمال فردی که در آن، قوا و غرایز در اعتدال بوده و حظّ هر قوه به او

داده می‌شود و از افراط و تفریط جلوگیری می‌گردد.

۲- عدالت اجتماعی: کمال جامعه انسان که در آن، استعدادها و فطریات افراد و جامعه،

فعلیت یافته و به کمال می‌رسند (مطهری، ۱۳۹۰، ۹۲).

بنابراین، عدالت اخلاقی و اجتماعی نیز در واقع همان کمال فرد و جامعه است.

شرط اصلی فعلیت یافتن استعدادهای بالقوه: ایمان

قرآن، حکومت عقل بر قوا و غرایز را به تنهایی کافی نمی‌داند، بلکه ایمان نیز باید باشد. قوه عاقله انسان اگر توأم با ایمان نگردد، قادر به برقراری عدالت، چه در بعد فردی و چه در بعد اجتماعی، نخواهد بود (مطهری، ۱۳۹۰، ۹۲). به تعبیر شهید مطهری:

«نظر قرآن به این است که انسان همه کمالات را بالقوه دارد و باید آن‌ها را به فعلیت برساند و این خود اوست که باید سازنده و معمار خویشتن باشد. شرط اصلی وصول انسان به کمالاتی که بالقوه دارد «ایمان» است. از ایمان، تقوا و عمل صالح و کوشش در راه خدا برمی‌خیزد. به وسیله ایمان است که علم از صورت یک ابزار ناروا در دست نفس آماره خارج می‌شود و به صورت یک ابزار مفید درمی‌آید.

پس انسان حقیقی که خلیفه‌الله است، مسجود ملائکه است، همه چیز برای اوست و بالاخره دارنده همه کمالات انسانی است، انسان بعلاوه ایمان است نه انسان منهای ایمان. انسان منهای ایمان، کاستی گرفته و ناقص است. چنین انسانی حریص است، خون‌ریز است، بخیل و ممسک است، کافر است، از حیوان پست‌تر است» (مطهری، ۱۳۷۵، ۱۶).

برای تبیین دقیق‌تر این مطلب که چرا ایمان، شرط اصلی برقراری عدالت است، ابتدا باید بررسی شود ریشه‌گرایی به عدالت (و سایر ارزش‌های انسانی) در منطق مادی و الهی چیست؟

ریشه‌گرایی به عدالت در منطق مادی و الهی

مادی‌گرایان از آنجا که قائل به گرایش‌های فطری نیستند، ریشه اخلاق اجتماعی و گرایش به عدالت و احترام افراد نسبت به حقوق یکدیگر را حفظ منافع فردی می‌دانند، چرا که مصلحت افراد در همکاری با هم و عدم تجاوز به حقوق یکدیگر است و آزادی افراد را نیز تنها آزادی دیگران، محدود می‌کند. شهید مطهری این دیدگاه را چنین نقد می‌کند که در این صورت، اخلاق تنها حاکم بر فردی است که منفعت خود را در همکاری با دیگران بداند و از عکس‌العمل دیگران بترسد، اما وقتی کسی آن‌قدر قدرت داشته‌باشد که از ناحیه دیگران، احساس خطر نکند، دلیلی ندارد که اصول اخلاقی را رعایت کند. بنابراین اصول اخلاقی و گرایش به عدالت، تنها در قدرت‌های هم‌سطح اجرایی خواهد بود (مطهری، ۱۳۹۰، ۲۹ و ۳۰). به همین دلیل است که عملاً، اعلامیه‌هایی مثل حقوق بشر، مانع تجاوز دولت‌های قدرتمند به کشورهای ضعیف نشده‌است و

علم نیز، نه تنها عامل اجرایی شدن عدالت و اخلاق نشده، بلکه باعث افزایش توانایی و قدرت زورمندان شده است.

این در حالی است که در بینش الهی، محور مسائل اخلاقی، از خود و منافع خود صرف نظر کردن است و هنگامی که فرد عدالت، اخلاق و ارزش‌های انسانی را معیار با منافع خود ببیند و مانعی هم در برابر خود نیابد، تنها چیزی که می‌تواند مانع از ضد اخلاق و ضد عدالت عمل کردن او شود و پشتوانه اخلاق و عدالت بوده و اگر در انسان وجود پیدا کند، انسان به آسانی راه اخلاق و عدالت را پیش گرفته و منفعت را کنار می‌زند، ایمان است. ایمان به حقیقی بودن و تقدس عدالت و اخلاق که در اثر ایمان به اصل حقیقت و تقدس یعنی خداوند پیدا می‌شود. بنابراین عملاً فرد به اندازه‌ای به عدالت و اخلاق پای‌بند است که به خدا ایمان دارد (مطهری، ۱۳۷۸، ۹۲).

شهید مطهری انسان را فطرتاً طالب عدالت می‌داند، نه آنکه صرفاً منافع او این را اقتضا کند، بلکه حتی انسان در خود وجدان می‌کند که عدالت را مافوق خود و منافع خود می‌بیند. از نظر ایشان، منشأ حکم مشترک همه انسان‌ها به حسن عدل و قبح ظلم، نیازی تکوینی مربوط به همه انسان‌ها و جامعه است، برخلاف دیدگاه مادی که تنها به منافع شخصی اندیشیده و نیازها را منحصر در نیازهای مادی می‌داند. این اصول مشترک و تکوینی موجود در همه افراد که برای آن حدّ اعلاّی قداست را قائلند و حاضرند منافع فردی خود را فدایشان کنند، همان فطریّات ایشان است (مطهری، ۱۳۹۸، ۶۴ و ۶۵). به تعبیر شهید مطهری:

«انسان یک موجود عدالت‌خواه و عدالت‌جوست. یعنی عدالت، بالذات برای انسان می‌تواند به صورت یک ارزش در بیاید. می‌جنگد نه برای این که سیر بشود بلکه برای این که گرسنه‌ها سیر بشوند. می‌جنگد نه برای این که خودش پوشیده بشود بلکه برای این که برهنگان پوشیده بشوند. می‌جنگد برای این که عدالت برقرار شود. او اصلاً عاشق نفس و ذات عدالت است و دشمن ذات ظلم است» (مطهری، ۱۳۹۷، ۴۳ و ۴۴).

مکتب توحیدی؛ تنها مکتب جامع انسانی که پاسخگوی نیازهای اصیل و معنوی انسان است به عقیده شهید مطهری، در انسان، هرچند لذت‌ها و نیازهای مادی از نظر زمانی زودتر خود را نشان می‌دهد، اما جاذبه‌های معنوی اصیل‌تر و نیرومندتر از لذت‌های مادی است و هر چه انسان بیشتر آموزش و پرورش یابد، حیات معنوی او، حیات مادی‌اش را بیشتر تحت تأثیر قرار

خواهد داد. جامعه نیز چنین است و به هر اندازه که متکامل تر گردد، نیازهای معنوی جامعه نیز ارزش و تقدّم بیشتری می‌یابند و به صورت هدف انسانی درآمده، نیازهای مادی را تحت الشعاع قرار داده و در حدّ وسیله، تنزّل می‌دهند (مطهری، ۱۳۷۵، ۹۴) و حتّی ممکن است به حدّی برسد که فرد از حرکت و تلاش خود، جز رضای خالق مطلوب دیگری نداشته باشد (مطهری، ۱۳۷۵، ۱۳ و ۱۴).

حتّی مکاتب مادی نیز ناچارند به اصول و حقوق و عقیده و مسلک اهمّیت داده، مطامع و منافع مادی را در مقابل آن کوچک بشمارند، در حالی که تنها با مبانی دینی می‌توان بشر را متعاهد کرد که عقیده و مسلک و اصول و حقوق، فوق منافع و مطامع است و «اگر مبانی دین را از بشر بگیریم پایه و مبنایی برای این حقیقت که انسانیت برتر از منافع است باقی نمی‌ماند» (مطهری، ۱۳۶۹، ۷۰). ایراد مکاتب مادی در این است که می‌خواهند بر اساس فلسفه محض و منهای امری مافوق انسان، که نسبت به آن عشق ورزیده آن را بپرستند و برایش تقدّس قائل باشد، مکتب ایجاد کنند، درحالی که «ایدئولوژی بر اساس فلسفه محض منهای ایمان - که نوعی دلبستگی و شیفتگی به هدف برتر و عالی تر است - ایدئولوژی کامل انسانی نیست» (مطهری، ۱۳۹۰، ۵۲). هر مکتب و سیستم فکری اجتماعی، نیازمند ارزش‌هایی مافوق ماده، نیرومند و مقدّس است و نشانه تقدّس نیز آن است که انسان شایسته بدانند زندگی خود را فدای آن امر مقدّس کند، و به صرف شرکت در منافع، نمی‌توان یک مکتب انسانی جامع داشت. به بیان ایشان:

«یک مکتب اجتماعی کامل و ایدئولوژی درست، هم نیازمند به یک «نظام فکری و فلسفی» است و هم نیازمند به یک ایمان، بدین معنی که هم یک جهان‌بینی استوار و بینش منطقی خاص و مجهّز به استدلال و منظم و به اصطلاح امروز سیستماتیک درباره جهان داشته باشد و هم دارای یک ایمان باشد، یعنی دارای قدرت ایجاد دلبستگی و عشق و محبت نسبت به هدف‌ها و هدف برتر و مافوق فردی و شخصی باشد» (مطهری، ۱۳۹۰، ۵۱).

«توحید» چنین خاصیتی دارد: از طرفی نوعی بینش درباره هستی و وجود است و ذات یگانه‌ای است که مثل و مانند ندارد و یگانه مبداء عالم است و از طرف دیگر، ذات حق تنها معبود بشر و یگانه موجود لایق پرستش بشر است. جهان‌بینی توحیدی، هم آرمان‌ساز و تعهدآور و مسئولیت‌ساز است، و هم نشاط بخش و دل‌گرمکن و فداکارساز، و هم راهنما و هدایت‌کننده است و راه و وصول به اهداف را تعیین می‌کند و همه مسائل به آن تحلیل می‌شود. در توحید، در

عین این که هدف از ابتدا روشن و مشخص است، اما ذات هدف غیرمتناهی است و به همین دلیل هیچ‌گاه برای انسان کهنگی نداشته و پاسخگوی فطرت بی‌نهایت‌طلب و کمال‌جوی انسان است. تنها، جهان‌بینی توحیدی است که همه این خواص را یکجا دارد (مطهری، ۱۳۹۰، ۵۵-۶۲). بنابراین تنها جهان‌بینی که می‌تواند ریشه‌گرایش بشر به ارزش‌های اخلاقی از جمله عدالت را تبیین کند، جهان‌بینی توحیدی است و ایمان، رکن اصلی آن است. انسان بدون ایمان، یا موجودی غرق در خودخواهی است که همه چیز را با عینک منفعت فردی می‌بیند، و یا موجودی مردّد و سرگردان که تکلیف خویش را در مسائل مختلف اخلاقی و اجتماعی، نمی‌داند، گاه به این سو کشیده می‌شود و گاه به سوی دیگر، و موجودی ناهماهنگ می‌گردد. در حالی که از نظر قرآن، ایمان هم باعث هماهنگی با جهان آفرینش می‌گردد (آل‌عمران: ۸۳) و هم جزء سرشت انسان‌ها و مطابق فطرت آن‌هاست (روم: ۳۰) (مطهری، ۱۳۷۵، ۳۳-۳۸).

تأثیر عبادت بر تجدید حیات ایمانی فرد و جامعه

هدف از عبادت، تجدید حیات ایمانی انسان و نیرو گرفتن آن است. غفلت از خدا و در نتیجه معصیت، ناشی از علم‌نداشتن نیست، بلکه ریشه در عدم تذکّر دارد؛ از این روست که عبادت به ویژه عبادات روزانه، باعث تکرار تذکّر می‌شود و هر چه انسان بیشتر به یاد خدا باشد، بیشتر به اخلاق و عدالت و حقوق پای‌بند می‌شود. بدون عبادت، نمی‌توان جامعه اسلامی ساخت و حتی خود انسان نیز سالم نمی‌ماند، و متقابلاً بدون یک محیط اجتماعی سالم و تعاطف میان افراد و امر به معروف و نهی از منکر، نمی‌توان عابد خوبی بود و رابطه متقابلی بین عبادت فردی و عبادت اجتماعی برقرار است. بنابراین، عبادت جدای از آن که خود هدف است، جزء برنامه تربیتی اسلام برای تربیت افراد از نظر فردی و اجتماعی است که از هر وسیله دیگر در روح بشر، مؤثرتر و نافذتر است (مطهری، ۱۳۷۸). به تعبیر شهید مطهری:

«عبادت برای یک عبادتگر واقعی «پیمان» است و صحنه زندگی وفای پیمان است. این پیمان مشتمل بر دو شرط اصلی است: یکی رهایی و آزادی از حکومت و اطاعت غیر خدا- اعم از هوای نفس و مطامع نفسانی و از موجودات و اشیاء و اشخاص- و دیگر تسلیم محض در مقابل آنچه خدا به آن امر می‌کند و به آن راضی است و آن را دوست می‌دارد» (مطهری، ۱۳۷۵، ۷۹).

بنابراین مفاهیم رشد، کمال و عدالت، در واقع حاکی از امر واحدی هستند که در سایه ایمان

محقق می‌شوند. ایمان فارغ از محرکات مادی و به عنوان امری معنوی، محرکی اصیل در وجود فرد و جامعه است، در حالی که در منطق مادی، جامعه را با اهرم منافع و ابزارهای اقتصادی می‌توان حرکت داد و عقیده و ایدئولوژی نیز در صورتی مفید است که در خدمت منافع باشد. اما در بینش اسلامی، ایمان ارزش ذاتی داشته و می‌تواند فرد و جامعه را به حرکت درآورد، حتی اگر در جهت خلاف منافع اقتصادی باشد. انسان عدالت را بالذات و به خاطر حق دوست دارد و آن را مافوق منافع خود دانسته، از منافعش به خاطر حق و عدالت می‌گذرد اما از حق و عدالت، به خاطر منافع خود نمی‌گذرد، و این در صورتی است که انسانیت انسان فعلیت یابد و در نتیجه، نیازها و لذت‌های معنوی، ارزش بالاتری نسبت به نیازها و ارزش‌های معنوی پیدا کند (مطهری، ۱۳۹۶، ۲۰۴ و ۲۰۶).

سعادت

سعادت در لغت به معنای وجدان ابزار و یا حالاتی است که موجبات رسیدن به خیر و صلاح را برای انسان فراهم می‌کند، و ضد آن، شقاوت و نحوست است به معنای آنچه که موجبات سختی و کلفت و عدم توفیق در امور خیر را فراهم می‌نماید (مصطفوی، ۱۴۳۰ق، ج. ۵، ۱۵۵). معادل بهتر برای مقصودی که از کلمه سعادت مدنظر است، واژه فلاح است که به معنای نجات از همه زشتی‌ها و رسیدن به خیر و کمال محض است (مصطفوی، ۱۴۳۰ق، ج. ۹، ۱۴۷). از نظر شهید مطهری، انسان برای رسیدن به سعادت آفریده شده است و وظیفه حکومت نیز رساندن جامعه به سعادت است و سیر انسان (و جامعه) به سمت سعادت خود، آزادانه و اختیاری است و به زبان دین «هدایت انسان تکلیفی و تشریحی است نه تکوینی و غریزی و جبری» (مطهری، ۱۳۹۰، ۱۲ و ۱۳).

مکاتب گوناگون، تعاریف مختلفی از سعادت انسان مطرح می‌کنند؛ برای مثال افلاطون سعادت جامعه را در ایجاد یک نظام تربیتی و سیر و سلوک عقلانی می‌داند که در آن، فیلسوفان همه ابناء جامعه را در یک نظام متعارف عقلانی، از ادراکات متعارف محسوس به سوی حقایق ثابت و ازلی (که مثل یا ایده‌ها هستند) و در نهایت به مثال خیر برساند و به این طریق، سعادت همه انسان‌ها حاصل شود (افلاطون، ۱۳۸۰).

ارسطو موجبات سعادت را نه چیز می‌داند که البته هر یک ارزش متفاوتی دارند:

۱- موجبات سعادت در بدن: سلامت، قدرت و جمال

۲- موجبات سعادت در روح: عدالت، حکمت و شجاعت

۳- موجبات سعادت در خارج از روح و بدن: ثروت، مقام و خاندان (ارسطو، ۱۳۳۸).

ابن سینا، سعادت واقعی را با کمال واقعی یکی دانسته و اساساً سعادت را با کمال تعریف می‌کند، چرا که سعادت را در به کمال رسیدن همه استعدادهای انسان می‌داند (ابن سینا، ۱۳۸۱).
نظریات دیگری نیز درباره سعادت مطرح شده‌است، برای مثال:

- برخی معتقدند سعادت انسان در آن است که دو دو ناحیه علم و اراده نیرومند شود؛ یعنی هر چه بیشتر بدانند، و هر چه بخواهد، بتوانند.

- برخی سعادت را رفاه و آسایش بیشینه، به معنای حداکثر لذت و حداقل رنج تعریف می‌کنند؛ یعنی انسان در مدتی که در این دنیا زندگی می‌کند، بیشترین بهره‌مندی و کمترین رنج (چه از ناحیه عوامل طبیعی و چه از ناحیه هم‌نوعان خود) را ببرد (مطهری، ۱۳۹۰، ۱۳ و ۱۴). در این دیدگاه، جامعه مرفه سعادت‌مند است.

نتیجه این تعریف از سعادت، تنزل انسان در حد حیوان و نفی ارزش‌های انسانی است، و دیگر فداکاری و از خود گذشتگی معنایی نخواهد داشت (مطهری، ۱۳۹۸، ۶۲ و ۶۳).

شهید مطهری معتقدند اساساً انسان به‌تنهایی قادر نیست سعادت خود و طرحی کلی برای همه مسائل خود را که منطبق با همه مصالح زندگی او باشد بریزد. اگرچه برخی فلاسفه ادعای خودکفایی کرده‌اند، اما هیچ‌یک دو فیلسوفی را نیز نمی‌توان یافت که در پیدا کردن راه سعادت، وحدت نظر داشته‌باشند. از نظر ایشان، سعادت و عوامل تحقق آن از ابهام‌آمیزترین مفاهیم است؛ چرا که:

- خود بشر و استعدادها و امکانات آن هنوز ناشناخته است.

- اجتماعی بودن انسان موجب می‌شود سعادتش، اهدافش، معیارهای خیر و شرش، روشش و انتخاب وسیله‌اش با سعادت‌ها و اهداف و معیارها و روش‌ها و انتخاب‌های دیگران درآمیخته‌باشد. بشر نمی‌تواند راه خود را مستقل از دیگران برگزیند، پس باید سعادت خود را در شاهرهای کاوش کند که جامعه را به سعادت و کمال برساند.

- حیات ابدی انسان و جاودانگی روح و تجربه نداشتن عقل نسبت به عالم بعد از دنیا بنابراین نیاز به یک مکتب و ایدئولوژی ضروری است؛ یعنی:

«نیاز به یک تئوری کلی، یک طرح جامع و هماهنگ و منسجم که هدف اصلی، کمال انسان و تأمین سعادت همگانی است و در آن، خطوط اصلی و روش‌ها، باید‌ها و نبایدها، خوب‌ها و

بدها، هدف‌ها و وسیله‌ها، نیازها و دردها و درمان‌ها، مسئولیت‌ها و تکلیف‌ها مشخص شده باشد و منبع الهام تکلیف‌ها و مسئولیت‌ها برای همه افراد بوده‌باشد» (مطهری، ۱۳۷۵، ۵۲ و ۵۳).

چنین مکتبی، از طرفی باید بر نوعی جهان‌بینی استوار باشد که بتواند عقل را قانع و اندیشه را تغذیه کرده و از طرف دیگر منطقاً اهدافی از آن جهان‌بینی استنتاج شود که جاذبه داشته‌باشد (مطهری، ۱۳۷۵، ۵۶) و چنانچه در بخش قبل گفته شد، تنها جهان‌بینی که چنین خاصیتی دارد، جهان‌بینی توحیدی است. بنابراین توحید در تعریف مفاهیم رشد، کمال و سعادت، نقش اساسی دارد. به تعبیر شهید مطهری، «در اسلام همه راه‌ها به توحید منتهی می‌شود؛ اخلاق اسلامی از توحید سرچشمه می‌گیرد و به توحید پایان می‌یابد، تربیت اسلامی همین‌طور، سیاست اسلامی همین‌طور، اقتصاد و اجتماع اسلامی همین‌طور» (مطهری، ۱۳۷۵، ۱۲۳). لذا تعریف درست سعادت را باید بر مبنای مکتب توحیدی استخراج کرد.

عَلَمَه طباطبایی، سعادت حقیقی را مترادف با کمال حقیقی دانسته و بر مبنای فطرت تعریف می‌نماید: «نوع انسان به حکم فطرتی که در او ودیعه نهاده شده‌است طالب کمال و سعادت حقیقی خود یعنی استیلا بر عالی‌ترین مراتب زندگی مادی و معنوی به‌صورت اجتماعی می‌باشد و روزی به آن خواهد رسید. اسلام که دین توحید است برنامه چنین سعادت‌تی است. انحرافات که در طی پیمودن این راه طولانی نصیب انسان می‌گردد نباید به حساب بطلان فطرت انسانی و مرگ آن گذاشته‌شود. همواره حاکم اصلی بر انسان همان حکم فطرت است و بس؛ انحرافات و اشتباهات از نوع خطای در تطبیق است. آن غایت و کمالی که انسان به حکم فطرت بی‌قرار کمال‌جوی خود آن را جستجو می‌کند، روزی - دیر یا زود - به آن خواهد رسید» (مطهری، ۱۳۷۵، ۵۶، به نقل از: طباطبایی، ج. ۴، ۱۴).

اما نظر عَلَمَه درباره وظیفه حکومت در قبال به سعادت رساندن افراد و جامعه چیست؟ از نظر شیعه، حق حاکمیت الهی بوده و حکومت ذیل نبوت تعریف می‌شود. بنابراین، حکومت باید مجری قوانین الهی باشد و قوانین الهی برای پرورش استعدادها و فطرتی انسان تا رسانیدن انسان به مقام انسان کامل و به تعبیر قرآن، خلافت‌اللّٰهی است. در این دیدگاه، دین، انسانیتی است که به - معنای واقعی کلمه به فعلیت رسیده و تأمین معیارهای انسانیت، همان وجود عینی دین است. دین نیز سراسر جلوات توحید در مقام عمل و نظر است. یعنی احکام نظری دین (اصول اعتقادات) تبیان نظری توحید است و احکام عملی دین، روش اجرای توحید و تربیت توحیدی آحاد جامعه

به سوی مقام خلافت‌اللهی است. پس وظیفه اصلی حکومت، زمینه‌سازی فعلیت‌یافتن فطریّات توحیدی انسان‌ها با اجرای قوانین الهی تا رسانیدن افراد به مقام خلافت‌اللهی است. از آن جا که علامه طباطبایی به حقیقی‌بودن ترکیب جامعه و وجود روح جمعی مسانخ با ارواح تک تک افراد قائل هستند، می‌توان نتیجه گرفت در فرهنگ قرآن، سعادت فرد در شکوفایی فطریّات او است و این امر در ضمن شکوفایی فطرت روح جمعی جامعه است و این دو در طول هم اند؛ یعنی کمال فطرت جامعه مؤثر در رشد فطرت افراد است و کمال فطرت افراد، کمال فطرت روح جمعی را نتیجه می‌دهد؛ و این مسأله، مطلبی محوری در نظریه عدالت اجتماعی است. بنابراین طبق نظر علامه، وظیفه ذاتی حکومت، تأمین کمال حقیقی و سعادت توحیدی است که در ابعاد مختلف شمول دارد. به عبارت دیگر، علامه طباطبایی سعادت را تنها در گرو ایمان روح جمعی جامعه و وابسته به ایمان قاطبه امت می‌دانند و بقیه مؤلفه‌های وظائف حکومت را در خدمت همان یک مطلب برمی‌شمارند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج. ۴، ۹۶-۹۸).

تعریف شهید مطهری از سعادت بر مبنای قرآن

از نظر شهید مطهری، برای آن که بتوان نظر قرآن را درباره چیستی سعادت انسان (و جامعه) دانست، دو راه وجود دارد:

۱- بررسی آیاتی که در آن، هدف از خلقت انسان مطرح شده‌است؛ به بیان دیگر از نظر

قرآن، انسان استعداد چه کمالاتی دارد که برای رسیدن به آن‌ها آفریده شده‌است.

۲- بررسی آیاتی که در آن، هدف از بعثت انبیا مطرح شده‌است، چرا که بعثت انبیا نیز برای

تکمیل انسان‌هاست (مطهری، ۱۳۹۰، ۹).

در ادامه آیات ناظر به این دو قسم بررسی می‌گردد.

خداوند در آیه ۵۶ سوره ذاریات می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»، بر این

اساس غایت خلقت انسان عبادت است. به این معنا هدف اصلی از زندگی، تنها معبود است و

قرآن می‌خواهد انسان را بسازد و به او هدف و آرمان دهد. هدف و آرمان نیز تنها خداست و هر

چیز دیگر، جنبه مقدمه برای این امر اصیل دارد. در توضیح این آیه، باید توجه شود که در فرهنگ

قرآن، عبادت مراتب دارد و منظور از عبادت در آیه فوق، مرتبه عالی آن است که به معرفت کامل

و شهودی حق می‌انجامد (مطهری، ۱۳۹۰، ۱۶ و ۹۴-۹۷).

خداوند در آیه دیگری، عدالت اجتماعی را هدف بعثت انبیا معرفی می‌نماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا

رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید: ۲۵). این آیه صریحاً بپای داشتن عدل و قسط را هدف رسالت و بعثت پیامبران معرفی کرده است.

نتیجه آن که در قرآن کریم دو مفهوم مشخص ذکر شده است که نشان می‌دهد هدف اصلی، این دو امر است و همه تعلیمات پیامبران، مقدمه‌ای است برای این دو امر:

- شناختن خدا و نزدیک شدن به او

- برقراری عدل و قسط در جامعه بشری (مطهری، ۱۳۷۵، ۳۴ و ۳۵).

اما چه نسبتی میان این دو مفهوم برقرار است؟ از نظر شهید مطهری، غایت و کمال انسان (و بلکه هر موجودی)، حرکت به سوی خداست و ثنوی دانستن هدف پیامبران شرک است و مقدمه دانستن ایمان برای عدالت و سعادت دنیوی نیز ماده پرستی است. با وجود این که ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی مقدمه و وسیله نیل به ارزش اصیل و یگانه انسان یعنی توحید هستند، اما فاقد ارزش ذاتی نیستند، بلکه مقدمه‌ای هستند که در عین آن که وسیله عبور به ذی‌المقدمه‌اند، اما پس از وصول به ذی‌المقدمه، همچنان ضروری‌اند (مطهری، ۱۳۷۵، ۳۷ و ۳۸).

تحقق انسانیت کامل و حقیقت دین، هدف اصلی و سعادت حقیقی انسان و جامعه

به عقیده شهید مطهری، انسان از نظر قرآن موجودی آفریده شده است که تنها ذات پروردگار می‌تواند سعادت و رضایت کامل او را تأمین کند: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد: ۲۸)، قلب مضطرب و جستجوگر بشر و سعادت او را، تنها خدا تأمین می‌کند و هر چیز دیگر، مقدمه و یک منزل از منازل سیر بشر است، نه سرمنزل نهایی. عبادت و تقرب به خدا و ذکر او، و یا علم و قدرت، همه اهداف ثانوی هستند و وسیله برای هدف اصلی (مطهری، ۱۳۹۰، ۲۵ و ۲۶)، و هدف اصلی در منطق قرآن، همان حقیقت یعنی «خدا» است. اهداف دیگر مثل بهشت یا فرار از جهنم، اهداف ثانوی هستند و هدف اصلی، رسیدن به خداست. عدالت اخلاقی نیز جلوی نفس اماره را که مانع وصول به حقیقت است، گرفته و کشور وجود را متعادل می‌نماید. بنابراین، ایمان در اسلام هدف است و نه وسیله، و وجوب ایمان، از باب آثار زیاد و فواید آن نیست، بلکه نفس ایمان هدف است. به تعبیر ایشان:

«ایمان از آن جهت واجب است که خودش پیوند انسان با حق است و نفس پیوند انسان با حق از نظر اسلام کمال است. نه علم هدف است (علم به یک معنا همان حکمت است که علم به حقایق اشیاء است)، نه زیبایی هدف است، نه عدالت هدف است و نه محبت، بلکه هدف فقط و

فقط خداست و حقیقت، ولی حقیقتی که توأم است با این چیزهای دیگر یا از باب مقدمه و یا از باب نتیجه» (مطهری، ۱۳۹۰، ۹۹).

از نظر شهید مطهری هرچند برخی کارهای حکومت، نیابت کردن از مردم در مسائل روزمره زندگی آن‌هاست و حکومت وظایف مختلفی از جمله تأمین آسایش و رفاه مردم دارد، اما در دیدگاه اسلامی، برخلاف مکاتب غربی، آسایش افراد هدف نهایی نیست، بلکه:

«هدف نهایی این است که آنچه که اسمش را می‌گذاریم قانون یا حقیقت و یا ارزش انسانی، او باید تحقق پیدا کند. و لهذا مکتب اصالت پیدا می‌کند. حکومت در درجه اول وظیفه‌اش این است که آن معیارهایی را که معیار انسانیت است تأمین کند ... لهذا می‌گوییم دین باید وجود داشته باشد ... چون دین به آن معنای واقعی یعنی انسانیتی که به معنی واقعی‌اش به فعلیت رسیده است. بنابراین اصلاً دین، خودش هدف است؛ اسلام اساساً هدف است نه وسیله. وظیفه حاکم و وظیفه حکومت این است که هدف‌های اسلام را تأمین کند و هدف‌های اسلام همان هدف‌های انسانیت در کمال نهایی خودش است و لو اینکه در این زمان حتی آسایش را هم از افراد سلب کند. حق انسانیت بر حق فرد تقدم دارد» (مطهری، ۱۳۹۶، ۸۳-۸۵).

بنابراین از نظر شهید مطهری، **وظیفه اصلی حکومت**، زمینه‌سازی تحقق انسانیت کامل به عنوان **مرحله عینی دین** (یعنی مرحله تحقق انسان کامل و جامعه ایده آل) است. این مطلب در آیات مختلفی از قرآن بیان شده است.^۱

از بحث فوق می‌توان نتیجه‌گرفت عقیده و مسلک صرفاً امری شخصی نیست، بلکه هم در زندگی انسان اصالت داشته و هدف زندگی اوست و هم برای جامعه اسلامی اصالت داشته و هدف جامعه است؛ و هرچند تحقق دین، موجب برقراری عدالت و رفع ظلم و تحقق آزادی حقیقی و آسایش و رفاه افراد خواهد شد، اما این مسأله به آن معنا نیست که این امور، هدف نهایی جامعه بوده و عقیده و مکتب، صرفاً مقدمه‌ای باشد که با رسیدن به ذی‌المقدمه، ارزش خود را از دست بدهد. به تعبیر ایشان:

«زندگی در ظلّ توحید، با توحید و با معارف اسلامی زیستن هدف است، نه اینکه فقط وسیله‌ای است برای اینکه یک روزی برسیم به جامعه‌ای که در آن جامعه رفاه عمومی باشد و

^۱ برای مثال رجوع شود به توبه: ۳۳ و نور: ۵۵

ظلمی در آنجا نباشد. البته ما هم دنبال جامعه‌ای می‌گردیم که در آن ظلمی نباشد. اما این‌ها مقدمه نیست برای آن جامعه که وقتی به آنجا رسیدیم دیگر به ذی‌المقدمه رسیده‌ایم. ما مسلماً جامعه‌ای می‌خواهیم که در آن جامعه ظلمی نباشد و عدالت برقرار باشد. تازه در چنین جامعه‌ای است که ما می‌توانیم انسان زیست کنیم و «انسان زیست کردن» مقومش شناخت حقیقی عالم و نظام کلی وجود و هستی است، خدا را شناختن و به معارف حق پی بردن، صفات خدا را درک کردن است. اصلاً جوهر انسانیت، این‌هاست» (مطهری، ۱۳۹۶، ۹۵ و ۹۶).

ایشان در پاسخ به این مسأله که «چه باید کرد که شخصیت انسان از جنبه روانی و از نظر اجتماعی در یک جهت انسانی و تکاملی به یگانگی و وحدت (توحید) برسد؟» می‌گویند: اسلام در عین حال به دو دگرگونی و انقلاب دست زد و هم به رفع بی‌عدالتی‌ها و تبعیض‌ها همت گماشت و هم به اصلاح درون برخاست، و «در آن واحد که ندای توحید روانی و درونی در پرتو ایمان به خداوند متعال و یگانه‌پرستی ذات یگانه او را داد، فریاد توحید اجتماعی در پرتو جهاد و مبارزه با ناهمواری‌های اجتماعی را بلند کرد» (مطهری، ۱۳۷۵، ۵۰). لذا سعادت فرد و جامعه در پرتو توحید و یگانگی و حق‌پرستی است:

«توحید عملی - اعم از توحید عملی فردی و توحید عملی اجتماعی - عبارت است از یگانه‌شدن فرد در جهت یگانه‌پرستی خدا و نفی هرگونه پرستش قلبی از قبیل هواپرستی، پول‌پرستی، جاه‌پرستی و غیره، و یگانه‌شدن جامعه در جهت یگانه‌پرستی حق از طریق نفی طاغوتها و تبعیضها و بی‌عدالتی‌ها. فرد و جامعه تا به یگانگی نرسد به سعادت نائل نمی‌گردد و جز در پرتو حق‌پرستی به یگانگی نمی‌رسد» (مطهری، ۱۳۷۵، ۵۸).

از نظر شهید مطهری، دستیابی به چنین معنویتی، بدون زمینه و بستر مناسب ممکن نیست، و «تا نظام سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و ادبی و قضایی متناسب با خودش برقرار نشود، آن ایده‌ها هرگز عملی نیست» (مطهری، ۱۳۹۶، ۱۶۷). ایشان معتقدند:

«مقررات اسلامی ماهیت اجتماعی دارد؛ حتی در فردی‌ترین مقررات از قبیل نماز و روزه، چاشنی اجتماعی در آن‌ها زده شده‌است. مقررات فراوان اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی، جزایی اسلام ناشی از این خصلت است، همچنان که مقرراتی از قبیل جهاد و امر به معروف و نهی از منکر از مسئولیت اجتماعی اسلامی ناشی می‌شود» (مطهری، ۱۳۷۵، ۱۱۶)

ایشان سه عامل تربیت، امنیت و آزادی را عوامل مورد نیاز رسیدن انسان (و جامعه) به رشد

و تکامل می‌دانند (مطهری، ۱۳۷۸، ۱۲).

نتیجه‌گیری

با بررسی سه مفهوم رشد، کمال و سعادت، مشخص گردید:

- منظور از رشد به عنوان وظیفه حکومت، شناخت و توانایی بهره‌برداری حداکثری از سرمایه‌ها و استعدادهای فردی و اجتماعی انسان‌هاست.
- منظور از کمال، رشد «همه استعدادها»، «در حدّ اعلی» و به‌طور «هماهنگ» است. و با مقایسه این مفهوم با مفهوم عدالت (اعطاء کلّ ذی حقّ حقّه) مشخص می‌شود عدالت اجتماعی به‌معنای به کمال رساندن جامعه انسانی است؛ و جامعه کمال یافته یعنی جامعه‌ای که در آن، استعدادها و فطریات افراد و جامعه، فعلیت یافته‌است.
- منظور از سعادت، فعلیت‌یافتن همه استعدادهای فطری انسان و جامعه است و از آن جا که تمام فطریات انسان ذیل مقوله واحد «کمال‌طلبی» قابل جمع هستند، پس سعادت حقیقی در رسیدن به بالاترین مرتبه یعنی تحقق انسانیت کامل و حد اعلای انسانیت است که در ادبیات دینی به خلافت‌اللّهی و تخلّق به اخلاق الهی تعبیر می‌شود و همان وجود عینی دین است.

از مقایسه این مفاهیم می‌توان نتیجه گرفت که حد نهایی رشد (یعنی حداکثر بهره‌برداری از سرمایه‌های ذاتی) همان کمال حقیقی (یعنی فعلیت‌یافتن همه استعدادهای فطری انسان، در حدّ اعلی و به‌طور هماهنگ) و معادل با سعادت حقیقی فرد و جامعه است؛ و از آن جا که در دیدگاه تشیع، حکومت ذیل نبوت تعریف شده و هدف غایی نبوت، توحید و هدف آلی آن عدالت است و وظیفه آن به سعادت رساندن جامعه است، می‌توان نتیجه گرفت وظیفه حکومت از دیدگاه شهید مطهری، همان تحقق عدالت خواهد بود و تربیت، امنیت و آزادی، عوامل مورد نیاز برای نیل به عدالت و رشد و کمال مطلوب هستند.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۸۱). الإشارات و التنبیهاث. قم: بوستان کتاب قم (مرکز النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامی).
- ارسطو (۱۳۳۸). اخلاق نیکوماخوس (جلد ۲). (محمدحسن. لطفی، مترجم) تهران: خوارزمی.
- افلاطون (۱۳۸۰). دوره کامل آثار افلاطون. (محمدحسن. لطفی، مترجم) تهران: خوارزمی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). مفردات ألفاظ القرآن. بیروت: دار القلم.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۹۰ق). المیزان فی تفسیر القرآن. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- مصطفوی، حسن (۱۴۳۰ق). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم. بیروت - قاهره - لندن: دارالکتب العلمیة - مرکز نشر آثار علامه مصطفوی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۷). انسان کامل. تهران، قم: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۹). بیست گفتار. تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۴). امدادهای غیبی در زندگی بشر. تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۵). انسان در قرآن. تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۵). انسان و ایمان. تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۵). جامعه و تاریخ. تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۵). جهان بینی توحیدی. تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۵). وحی و نبوت. تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۸). آزادی معنوی. تهران، قم: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۲). نبرد حق و باطل. قم، تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۹۰). هدف زندگی. تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۹۶). جامعه و تاریخ در قرآن. تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۹۶). مقدمه‌ای بر حکومت اسلامی. تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۹۷). انقلاب اسلامی از دیدگاه فلسفه تاریخ. تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۹۸). فطرت در قرآن. تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۹۸). فطری بودن دین. تهران: صدرا.